

جایگاه دولت در نظام اقتصادی اسلام (دولت مصالح)*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۲/۲۱

تاریخ تأیید: ۱۳۸۷/۴/۱۷

عطاءالله رفیعی آتانی**

چکیده

مقاله در صدد است با استفاده از نظریه‌های اقتصادی، جایگاه و نقش دولت در نظام اقتصادی اسلام که مبتنی بر مبانی فقهی است را براساس نظریه عمومی دولت اسلامی نشان دهد. مقاله اثبات خواهد کرد هر چند اصل اولی در نظام اقتصادی اسلام عدم دخالت دولت در اقتصاد است، اما به علل فقهی و اقتصادی به علت ضرورت تحقق اهداف مورد نظر اسلام از زندگی اقتصادی برخلاف این اصل نخستین، دولت اسلامی در اقتصاد دولت دخالت خواهد کرد. بر این اساس مقاله، فعالیت آزادانه و مسؤولانه اقتصادی مردم و دخالت مسؤولانه دولت در اقتصاد در چارچوب نظام اقتصادی اسلام، یک الگوی متفاوتی از نقش دولت در اقتصاد را در مقایسه با دیگر نظام‌های اقتصادی نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: نظام اقتصادی اسلام، دولت، اهداف و وظایف دولت، مصلحت، آزادی

اقتصادی، نقش مردم در اقتصاد.

طبقه‌بندی JEL: P00, P51

*. این مقاله حاصل تحقیقی است که در کمیته اقتصاد و مدیریت کمیسیون مطالعات دینی مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام شده است.

Email: rafiei_at@yahoo.com

** دانشجوی دکترای اقتصاد دانشگاه تهران.

پرسشی اساسی در مقاله درباره جایگاه دولت در اقتصاد است: اصل اولیه در دخالت دولت در کارکرد نظام اقتصادی چیست؟ و دولت به چه ملاکی می‌تواند با محدود کردن آزادی‌های مردم در اقتصاد دخالت کند؟

در این نوشتار اثبات خواهیم کرد که اصل، عدم دخالت دولت در فعالیت‌های اقتصادی است مگر آنکه مصلحت نظام و مردم اقتضای دخالت کند. در حقیقت مصلحت جامعه از دیدگاه اسلام، نقش و وظایف دولت را تعیین می‌کند. در ادبیات اقتصادی برای دولت سه نقش بیان می‌شود: نظارت، ارشاد و تصدی. از دیدگاه اسلام محدوده هر یک از این سه نقش را مصلحت جامعه تعیین می‌کند.

بنابر این، اگر در یک فعالیت اقتصادی، دولت اسلامی، هیچ‌گونه دخالتی نکرد برای این عدم دخالت نیاز به تعلیل ندارد. اما اگر در بخشی از اقتصاد خواست دخالت کند به‌طور حتم باید نشان دهد که با وجود ضرورت تحقق مصلحت جامعه اسلامی یک فعالیت اقتصادی، بخش خصوصی توان یا تمایل انجام آن فعالیت را ندارد یا با انجام آن فعالیت به وسیله بخش خصوصی، هدفی از اهداف مورد نظر اسلام از اقتصاد، تحقق نمی‌پذیرد. البته همین حد از دخالت نیز همیشه باید در حد لازم و تا حد امکان با حفظ آزادی مردم و از راه سازوکار بازار، صورت پذیرد. در این نظام اقتصادی میزان تحقق اهداف همیشه همچون بازخوری در خدمت تصحیح عملکرد اقتصادی دولت و مردم، قرار می‌گیرد. ناگفته پیداست که بخشی از وظایف اقتصادی دولت در هیچ وضعیتی، قابل واگذاری به بخش خصوصی نیست. کمیت این وظایف، حداقل دخالت یا در حقیقت حداقل اندازه دولت را معین می‌کند. اما میزان دخالت دولت که در اثر تحقق اهداف مورد نظر اسلام در اقتصاد ضرورت می‌یابد هیچ محدودیتی ندارد.

بازاری که بر این اساس شکل می‌گیرد، بازار محدود نیست بلکه بازار آزاد مسؤول است. دولت نیز لزوماً یک دولت کوچک یا بزرگ نیست بلکه یک دولت خدمتگزار و مسؤول است و بر حسب اقتضای خدمتگزاری و مسؤولیت خود در اقتصاد دخالت می‌کند.

استدلال بر جایگاه دولت

این استدلال بر مقدمه‌های ذیل مبتنی است:

۱. فلسفه احکام و قوانین اسلام: تحقق مصلحت

براساس فلسفه اسلامی هدف از آفرینش انسان آن است که به سعادت دنیا و آخرت (مقام عبودیت و قرب الاهی) برسد. و نیز هدف از ارسال پیامبران و تشریح شریعت نیز هدایت انسان‌ها به سوی این سعادت است و سعادت فرد را به بیشترین لذت مادی و اخروی و کمترین رنج مادی و اخروی و سعادت جامعه را به معنای تحقق زمینه‌های لازم برای دستیابی بیشترین افراد به بیشترین حد از سعادت تعریف می‌کنیم و پیداست که این زمینه‌ها با تحقق اهداف کلان نظام‌های اسلامی پدید می‌آید.

و مصلحت را به هر آن چیزی تعریف می‌کنیم که برای رسیدن فرد و جامعه به سعادت به مفهوم پیشین لازم است.

حال در ذیل نشان خواهیم داد که تحقق مصلحت فرد و جامعه اسلامی، فلسفه و هدف وضع احکام، مقررات و قوانین اسلامی و نیز هدف، فلسفه شکل‌گیری دولت اسلامی است. مصلحت فرد و جامعه مانند روح و قوام احکام و دولت اسلامی است. بلکه منزلت تمام احکام و دولت اسلامی به منزلت تحقق مصلحت فرد و جامعه اسلامی وابسته است. مطالعه آثار امام علیه السلام نشان می‌دهد که این نظریه، اساس اندیشه وی را در فهم و تفسیر و عمل همه‌جانبه به اسلام را شکل می‌دهد، وی سال‌ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در یک بیان فوق‌العاده می‌نویسد:

«اسلام عبارت است از یک نظام حکومتی با همه شؤون و ابعاد آن، که در این صورت، احکام اسلامی، همان قوانین آن نظام حکومتی است و در واقع یکی از شؤون آن شمرده می‌شود. اصولاً، احکام، مطلوبیت ذاتی ندارند، بلکه وسایل و ادواتی هستند که جهت اجرای صحیح اهداف حکومت اسلامی و گسترش قسط و عدالت در جامعه به کار می‌روند» (موسوی خمینی، ۱۳۶۵: ۴۲).

البته این مبنا در اندیشه دینی ریشه عمیقی دارد. یکی از وجوه تمایز اساسی مذهب‌های عدلیه (معتزله و امامیه) از مکتب رقیب (اشاعره)، اعتقاد اینان بر جعل و وضع تمام احکام

شرعیه بر اساس مصالح و مفساد واقعی است. براساس اعتقاد عدلیه مصلحت و مفسده علت مادی وضع قوانین و احکام شرعی و معیار امر و نهی در شرع اسلام است. بدیهی است که مصالح فردی علت جعل و وضع احکام فردی و مصالح جامعه علت جعل و وضع احکام اجتماعی و عمومی اسلام است. چنانکه شهید مطهری^ع گفته است:

«یکی دیگر از جهاتی که نشانه هماهنگی آموزه‌های اسلامی با فطرت و طبیعت است و به آن امکان جاوید ماندن می‌دهد، رابطه علی و معلولی احکام اسلامی با مصالح و مفساد واقعی و درجه‌بندی احکام از این نظر است. در اسلام اعلام شده که احکام تابع یک سلسله مصالح و مفساد واقعی است و اعلام شده که این مصالح و مفساد در یک درجه نیستند» (مطهری، ۱۳۶۸: ۶۲).

علامه طباطبایی^ع در یک بیان فوق‌العاده عمیق و مبتنی بر نظریه ابتکاری «اعتباریات» خویش، بر آن است که همه احکام اسلامی، ظاهر حقایق و واقعیات دیگرند که اساساً برای تحقق آن «اعتبار» شده‌اند.

«احکام و نوامیس دینی که یک دسته از آنها همان مقررات اجتماعی است، در ظاهر یک سلسله افکار اجتماعی هستند، ارتباط آنها با سعادت و شقاوت اخروی، و به عبارت ساده دینی با نعمت‌های بهشتی و نعمت‌های دوزخی، به واقعیت‌هایی منوط است که به واسطه عمل به آن نوامیس و مقررات یا ترک آنها در انسان پدید آمده و در پس پرده حس ذخیره شده و پس از انتقال وی به نشئه آخرت و پاره‌شدن پرده غفلت و حجاب انیت برای انسان ظاهر و مکشوف افتد. پس در زیر لفافه زندگی اجتماعی که انسان با رعایت نوامیس دینی به سر می‌برد، واقعیتی است زنده و حیاتی این حقیقت و واقعیت است که به نام [ولایت] نامیده می‌شود [نبوت] واقعیتی است که احکام دینی و نوامیس خدایی مربوط به زندگی را به دست آورده و به مردم می‌رساند و [ولایت] واقعیتی است که در نتیجه عمل به فرآورده‌های نبوت و نوامیس خدایی در انسان پدید می‌آید» (طباطبایی، ۱۳۳۸: ۷۰).

شهید بهشتی^ع در مقاله‌ای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، حکومت‌ها را نیز از نظر هدف به سه دسته اصلی تقسیم کرده است. نخست؛ حکومتی که هدف اصلی آن تأمین خواسته‌ها و منافع اصلی حاکمان است، دیگر؛ حکومتی که هدف اصلی آن تأمین امیال و خواسته‌های مردم است، نوع سوم؛ حکومتی است که هدف اصلی آن تأمین مصالح مردم است. وی حکومت‌های الهی را از همین نوع سوم می‌داند (بهشتی، بی‌تا: ۶۰-۵۴).

فقط تأمین مصلحت فرد و جامعه اسلامی است که آزادی افراد را در جامعه اسلامی محدود می‌کند. (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۰: ۳۷۵).

در نتیجه، تشخیص و تأمین مصلحت فرد و جامعه اسلامی، یگانه مبنا، فلسفه و هدف کمیت، کیفیت و ماهیت جعل تمام احکام، قانون و قانون‌گذاری است و نیز یگانه مبنا، ضرورت، علت و هدف تشکیل، تداوم و اداره و نیز «سعه و ضیق» وظیفه‌ها و اختیارهای دولت اسلامی است؛ بنابراین یگانه عامل محدودکننده آزادی مردم است. بنابراین آنچه تحقق آن که در هر وضعیت تاریخی و اجتماعی و برای همه عصرها و نسل‌ها از نظر اسلام در زندگی فردی و اجتماعی لازم است مصلحت فردی و اجتماعی است.

در نتیجه تأمین مصلحت جامعه یعنی تأمین هر امری که به سود و صلاح جامعه باشد و سبب بهره‌مندی معنوی یا مادی، دنیوی یا اخروی مردمان آن جامعه می‌شود. مصلحت و سودی که بر انجام احکام شرعی بار می‌شود هر دو عرصه مادی و معنوی، دنیا و آخرت را در برمی‌گیرد؛ بلکه جهت‌گیری اصلی آن برآوردن سعادت معنوی و اخروی از راه تربیت دینی و به کمال رساندن نوع انسانی است. در حقیقت همه هدف جعل و وضع احکام شرعی و نیز تشکیل دولت اسلامی تحقق مصلحت مادی و معنوی، دنیوی و اخروی است. با این شرح می‌توان جدایی و ناهم‌گونی مصلحت‌گرایی اسلام را با یوتیلیتاریسم (فلسفه سودجویی) دریافت.

براساس مبانی اسلامی، از آن‌جا که عقل عادی اغلب از درک همه مصالح و مفاسد دنیوی و اخروی انسان ناتوان است و شناخت بهترین راه‌وصول به مصالح واقعی و دستیابی به سعادت ابدی و کمال نهایی برایش به صورت عادی ممکن نیست، از سوی دیگر، عقل نیز هویت تاریخی دارد که با استفاده از انباشت تاریخی دانش بشری رشد می‌کند، در نتیجه در هر مرحله تاریخی ناقص‌تر از مرحله پس از آن است. بنابراین اگر تدبیر همه امور زندگی فردی و اجتماعی انسان در هر مرحله تاریخی فقط بر عهده عقل بشری گذاشته شود به معنای این است که همه افراد و جوامع گذشته نسبت به آینده به مصالح به نسبت کمتری دسترسی پیدا می‌کنند، در حالی که خداوند متعال که بدون محدودیت زمانی و مکانی یگانه عالم واقعی به مصالح و مفاسد امور و سعادت حقیقی انسان از آغاز تا فرجام است و از هرگونه نقص و منفعت‌طلبی نیز منزّه است، به‌وسیله

پیامبران الهی مردم را هدایت می‌کند و به آنها کمک می‌کند تا مصالح و مفاسد اعمال و رفتار و زندگی خویش را از آغاز تا فرجام دریابند.

از سوی دیگر از آن سو که فقط خداوند است که آفریننده، صاحب اختیار و مالک حقیقی انسان است و به همین علت حق امر و نهی و فرمان بر انسان را دارد. توحید ربوبی مبنای این بینش اسلامی است. رب العالمین خدایی است که اداره و هدایت تمام هستی به وی وابسته است. فقط اراده ذات حق، جهان هستی را که مخلوقش است تکویناً و تشریحاً به سوی کمال رهنمون می‌کند. در نتیجه، فقط خداوند است که اولاً قدرت قانون‌گذاری دارد و ثانیاً حق قانون‌گذاری دارد و جز وی، دیگری نه حق دارد و نه می‌تواند برای انسان قانون‌گذاری کند، مگر اینکه خداوند متعال تکویناً یا تشریحاً، این قدرت یا اجازه را به دیگری اعطا کند.

۲. اصل عدم ولایت

اصل عدم ولایت، به‌طور تقریبی مورد اجماع فقیهان شیعه است. براساس این اصل هیچ فردی یا جمعی یا نهادی بر هیچ فرد و جمع و نهادی هیچ‌گونه سیطره و سلطه و در نتیجه هیچ‌گونه حق امر و نهی و بنابراین حق وضع و اجرای هیچ نوعی از الزامات را ندارد. چنانکه شهید صدر^{ره} در کتاب *الاسلام یقود الحیات* تصریح می‌کند:

«قاعده و اصل اولی و نخستین آن است که هیچ حق ولایتی برای هیچ کسی جر خدای متعال وجود ندارد» (صدر، ۱۴۲۹: ۲۲).

و نیز می‌نویسد:

«بی‌گمان خدای متعال یگانه مرجع و مصدر همه قدرت‌هاست و این حقیقت بزرگ همان چیزی است که بزرگترین انقلاب‌ها را برای آزادی انسان از چنگال هم‌نوع به‌وسیله انبیای الهی در طول تاریخ رقم زده است. معنای این حقیقت آن است که انسان آزاد است و هیچ انسانی هیچ سیادت بر دیگر انسان‌ها ندارد و فقط سیادت و سروری منحصر و مخصوص خدای متعال است. این موضوع، حکمرانی را به هر رنگ و نیز هر نوع از به بند کشیدن و سیطره انسانی بر انسان دیگر را بی‌اعتبار می‌سازد» (همان: ۱۶).

و نیز نوشته‌اند:

«پیامبران و جانشینان امین آنان به این سیادت و سروری ایمان داشتند و بر همین اساس خویششان و دیگر انسان‌ها را از الوهیت انسان با همه انواع آن در طول تاریخ رها کرده‌اند» (همان: ۱۷).

تقریر هستی‌شناختی اصل عدم ولایت

امام خمینی علیه السلام در تقریر هستی‌شناسانه این اصل فرموده است:

«بی‌گمان اصل اولی و نخستین آن است که حکم هیچ فردی چه به صورت حکم قضایی و دیگر انواع آن بر هیچ فردی نافذ و حاکم نیست. حال چه آن فرد حاکم، پیامبر الاهی یا جانشین پیامبر یا دیگران باشد. بنابراین، صرف منزلت پیامبری و وصایت پیامبری و نیز برخوردارگی از علم و دانش ولو در حد بسیار بالا و نیز بهره‌مندی از دیگر فضیلت‌های انسانی سبب نفوذ حکم و حکمرانی برخورداران از دانش و فضیلت‌های برجسته انسانی بر دیگران نمی‌شود. آنچه که عقل بدان حاکم است فقط نقود حکم و حکمرانی خدای متعال در میان همه مخلوقات است. زیرا خدای متعال خالق و مالک آنهاست و تصرف حاکمانه‌اش در مخلوق و مملوکش یک تصرف مالکانه است و این از طبیعت سلطانی خداوند متعال بر همه خلایق براساس این استحقاق ذاتی است. بر همین اساس است که حق سلطنت و حکومت برای دیگران محتاج به جعل و وضع و اعتبار خداوند است» (موسوی‌خمینی، ۱۳۶۹: ۱۰۰).

و نیز در جای دیگری نوشته‌اند:

«این اصل به ما می‌آموزد که انسان‌ها فقط در برابر ذات اقدس حق، باید تسلیم باشند و از هیچ انسان دیگری نباید اطاعت کنند، مگر اینکه اطاعت وی اطاعت خدا باشد. بر این اساس، هیچ انسانی هم حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. ما از آن اصل اعتقادی اصل آزادی بشر را می‌آموزیم که هیچ فردی حق ندارد انسانی یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای وی قانون وضع کند» (همو، ۱۳۷۰: ۴، ۱۶۶).

بسیاری از فقیهان نیز، براساس همین مبنای هستی‌شناختی، اصل عدم ولایت را در فقه

تبیین کرده‌اند.

تقریر انسان‌شناختی اصل عدم ولایت

مبنای انسان‌شناختی اصل عدم ولایت به چند گونه تقریر می‌شود:

۱. آزادی فطری

از نظر فلسفه اسلامی آزادی امری فطری است و انسان فطرتاً آزاد آفریده شده است. بر این اساس، آزادی پیش از ورود فرد به جامعه در سرنوشت وی قرار داده شده و جامعه نیز

از افراد آزاد شکل می‌گیرد. تأثیر این اصل بر آزادی به‌گونه‌ای است که از نظر استاد مرتضی مطهری، اختیار و آزادی جز با قبول آن‌چه در اسلام به نام فطرت نامیده می‌شود و پیش از اجتماع در متن خلقت به انسان داده شده است، معنا پیدا نمی‌کند (مطهری، ۱۳۸۶: ۴۲۰).

پایه و اساس این تقریر از اصل عدم سلطه کلام امام علی علیه السلام به انسان است:

«لاتکن عبد غیرک قد جعلک الله حراً» (نهج البلاغه: ن ۳۱).

«بنده دیگری مباش! زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است» (جعل در این عبارت به معنای خلق است).

آیت‌الله منتظری نیز بر همین مبنا نوشته است:

«اصل اولی عدم ولایت و عدم نفوذ حکم و حکمرانی هر فردی بر دیگری است. زیرا همه افراد انسانی بر حسب طبیعت اولی آزاد و مستقل آفریده شده‌اند. آنان به حسب آفرینش و فطرت انسانی بر خویشتن و بر آنچه که از اموال و دارایی‌ها (به‌صورت قانونی و مشروع) کسب می‌کنند مسلط و حاکم‌اند. بنابراین تصرف و تسلط بر همه شوون و اموال و دارایی آنها ستمگری بر آنها و تجاوز و تعدی در حق آنان است» (منتظری، ۱۳۶۷: ۲۷).

۲. خلافت مطلق الاهی انسان

یکی از مقام‌ها و صفت‌های کمالی انسان، مقام جانشینی خداوند در زمین است که نص

قرآن بر آن دلالت می‌کند: مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره (۲)، (۳۰).

«به درستی که من در زمین جانشینی برگزیده‌ام».

مقام خلافت الاهی اختصاص به حضرت آدم ندارد، بلکه فراگیر و شامل جنس انسان

است: چنانکه آیه دیگری مسأله خلافت را به همه انسان‌ها تعمیم می‌دهد:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» (فاطر (۳۵)، (۳۹).

«او همان کسی است که جانشینانی در زمین برگماشت».

لازمه مقام جانشینی خداوند، انتقال شوون و وظایف خدا به خلیفه یعنی انسان است.

یکی از شوون خداوند، مسئله حق حاکمیت است که به خلیفه الاهی منتقل می‌شود. چنان‌که

آیه ذیل بعد از تصریح به مقام خلافت حضرت داوود، حکمرانی را بر آن مترتب می‌کند:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ» (ص (۳۸)، (۲۶).

«ای داوود! ما تو را خلیفه خویش بر زمین قرار داده‌ایم، پس بین مردم فرمان بران».

شهید صدر^{ره} با اشاره به آیه‌های پیش گفته می‌نویسد:

«اینکه خداوند انسان را در زمین خلیفه قرار داد، به این معنا است که آنچه برای خداوند ثابت است، از جمله حق حاکمیت و اداره جامعه به انسان انتقال یافته است، از این رو بنیان حکومت در قرآن بر اصل خلافت استوار است و از آن بر می‌آید که خداوند حکمرانی و به دست گرفتن زمام جامعه و تصرف بر طبیعت را به انسان اعطا کرده است» (صدر، ۱۴۲۶: ۱۳۴).

آیت‌الله سبحانی با تفسیر و تقسیم خلافت به دو بعد خلافت در اسما و صفات کمالی و امور اجتماعی می‌گوید:

«خلیفه بودن انسان در زمین منحصر به این موارد نیست، بلکه شامل خلافت در حکم و حاکمیت هم می‌شود» (سبحانی، ۱۴۰۵: ۲۱۱).

تقریر فقهی اصل عدم ولایت

تقریر فقهی این اصل، مانند موارد مشابه آن، به اصل استصحاب انصراف دارد. بر این اساس، اصل عدم ولایت، نه یک اصل مستقل، بلکه یکی از موارد جریان اصل استصحاب است. بر همین مبنا اصل عدم ولایت این گونه تقریر شده است:

«ولایت یکی از امور مجعول (قراردادی) است و چون جعل ولایت نسبت به اشخاص، مسبوق به عدم است، بنابراین به اقتضای استصحاب، حکم به عدم ولایت می‌شود».

مرحوم بحر العلوم^{ره} نیز بر همین مبنا می‌نویسد:

«بی‌شک، مقتضای اصل اولی، عدم ولایت هر فردی - با همه معانی آن - بر دیگری و دیگران است. زیرا حکمرانی و سلطنت یک امر حادثی است که اصل اولی عدم آن است» (بحر العلوم، ۱۳۶۴: ۲۹).

جریان استصحاب عدم درباره ولایت، در فقه کاربرد فراوانی دارد؛ به طور مثال، در باب قضاوت نیز که یکی از شعبه‌های ولایت است، شرط مرد بودن در قاضی به استناد اصل عدم ولایت، معتبر دانسته می‌شود و کسانی که قضاوت زنان را مشروع نمی‌دانند برآنند که اصل عدم ولایت، برای نفی هر گونه قضاوتی که مشروعیت آن مشکوک باشد، کافی است. بنابراین، ولایت هم مانند مالکیت و زوجیت است که اصل مستقلاً درباره آن تأسیس نمی‌شود، بلکه در موارد شک، با استصحاب، حکم به نفی آن می‌شود، مگر آن‌که علتی به طور خاص، برای اثبات ولایت در آن موارد وجود داشته باشد. بر این اساس، در زندگی

اقتصادی انسان‌ها نیز اصل اولی آن است که هیچ نوع ولایتی هیچ مجموعه یا فرد انسانی بر هیچ مجموعه یا فرد انسانی دیگر ندارد.

۳. ولایت دولت

فقیهان در گام نخست حداقل درجه ولایت را در امور حسبیه برخلاف اصل عدم ولایت اثبات کرده‌اند. گام دوم، ولایت در افتاء، اجرا و قضاوت را با جعل و وضع احکام الزامی در منطقه احکام غیرالزامی به هدف تامین مصالح جامعه اسلامی با عنوان منطقه الفراع پذیرفته‌اند. در گام سوم و نهایی ولایت مطلقه فقیه را با جعل و وضع احکام براساس مصالح جامعه اسلامی حتی برخلاف احکام الزامی اسلام پذیرفته‌اند.

بنابراین در جهت ضرورت تحقق مصلحت فرد و جامعه حدود ولایت و اختیارات و وظایف دولت اسلامی در تاریخ فقه شیعه به طور عمده سه مرحله تحول تکاملی را طی کرده است.

مرحله نخست. ولایت در امور حسبیه

براساس مبانی فقهی، نخستین بنایی که با دلیل خاص در جهت خلاف اصل عدم ولایت ساخته شده، لزوم انجام امور حسبیه است. مجموعه‌ای از امور و نیازها و مصالح اجتماعی وجود دارد، که یقین داریم خدای حکیم هرگز به ترک و واگذاشتن آن‌ها راضی نیست و در صورتی که هیچ فردی به انجام آن اقدام نکند، برخلاف نظر شارع مقدس بر زمین خواهد ماند. فقیهان اصطلاح امور حسبیه را در این موارد به کار می‌برند (انصاری، ۱۳۶۸: ۱۵۴؛ خویی، بی تا: ۴۲۳) مرحوم نراقی^۱ نیز در این باره می‌نویسد:

«هرگونه کار دینی و دنیایی مردمان که عقلاً و منطقاً چاره‌ای جز انجام آن وجود ندارد زیرا نظم دین و دنیا به آنها بستگی دارد یا از سوی شارع، دستوری به انجام آنها رسیده یا از سوی شارع اجازه انجام آنها صادر شده است اما بر دوش افراد ویژه‌ای قرار نگرفته و بدون انجام‌دهنده معین است انجام این دسته از امور بر عهده فقیه است که می‌تواند در آنها تصرف کند و ولایت بر انجام آنها دارد» (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۳۶).

میرزای نائینی^۲ نیز به روشنی می‌نویسد:

«از جمله قطعیات مذهب ما طائفه امامیه این است که در عصر غیبت آنچه از ولایات نوعیه

را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن حتی در این زمینه معلوم باشد وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقیهان عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام بلکه اهمیت وظیفه‌های راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه از اوضاع قطعیات است بنابراین ثبوت نیابت فقیهان و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظیفه‌های پیش‌گفته از قطعیات مذهب خواهد بود» (میرزای نائینی، ۱۴۱۳: ۴۳۱).

آیت‌الله تبریزی^{ره}، نگاهداشت سرزمین‌های اسلامی، دفاع از مسلمانان و ممالک اسلامی و کیان اسلام و جلوگیری از چیرگی و نفوذ خیانت‌کاران و فاسقان و اشرار را از واجبات حسبیه می‌داند و این امور را اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مصداق آن به شمار می‌آورد (تبریزی، ۱۳۶۹: ۴۵).

مرحله دوم. ولایت در منطقه الفراغ

براساس این نظریه، ولی امر مسلمین (دولت اسلامی) می‌تواند براساس مصلحت اسلام و جامعه اسلامی در محدوده احکام اولیه غیرالزامی به‌ویژه اباحه حکم الزامی جعل و وضع کند و بالطبع آن را اجرا و براساس آن قضاوت کند.

شهید صدر^{ره} نظریه منطقه الفراغ را در ضمن بحث اقتصادی خویش طرح کرده است: «مکتب اقتصادی اسلام مشتمل بر دو جنبه است: یکی از جنبه‌های اسلام به‌صورت ثابت و غیرقابل تغییر و تبدیل پر شده است و جنبه دیگر منطقه الفراغ و خالی است که تامین آن به دولت یا ولی امر واگذار شده است که بر طبق اهداف عام اقتصادی اسلامی و به مقتضای زمان تکمیل می‌شود. منظور ما از منطقه الفراغ این است که در نصوص و ادله شرعیه بیان نشده است نه این‌که در زمان رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} بخشی از مکتب اقتصادی اسلام ناقص و ناتمام بوده است، زیرا که رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} بر حسب اهداف شرع و مقتضیات زمان و مکان جاهای خالی مکتب اقتصادی اسلام را که از راه نصوص شرعی بیان نشده، پر کرده است، البته تامین منطقه الفراغ از جانب حضرت از حیث مقام و عنوان ولایت امر ایشان بوده است نه از جهت نبوت و تبلیغ احکام، تا اینکه از سیره حضرت و از شریعت ثابت اسلام شمرده شود» (صدر، ۱۳۶۴: ۳۶ - ۳۴ و ۳۱۳).

وی سپس سه امر را متذکر می‌شود:

۱. بدون لحاظ منطقه الفراغ، منطقه‌ای که از جانب شارع بیان شده برای تحقق اهداف

اقتصادی کافی نیست و عناصر متحرک آن کنار گذاشته می‌شود؛

۲. احکامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایگاه ولی‌امز بیان کرده فی‌نفسه احکام دائمی اسلام نیستند اما اهدافی که مدنظر حضرت بوده و برگرفته از رفتار حضرت است در پر کردن خلأ اقتصادی باید مدنظر باشد؛

۳. مکتب اقتصادی اسلام در تطبیق و اجرا، ارتباط کاملی با وجود نظام حکومتی دارد و بدون حاکم اسلامی با داشتن اختیاراتی که رسول اکرم در جایگاه ولی‌امر داشتند، مکتب اقتصادی اسلام عملی نمی‌شود.

البته این نظریه مخصوص به وی نیست. علامه طباطبایی رحمته الله علیه نیز از جمله قائلان به آن است (طباطبایی، ۱۳۵۴: ۶۲).

مرحله سوم. ولایت مطلقه فقیه

امام خمینی رحمته الله علیه معمار نظری و عملی دوران جدید حیات اسلام که به توفیق استثنائی نظریه‌پردازی، تاسیس و مدیریت نظام سیاسی اسلام دست یافت، اختیاراتی ولی‌امر مسلمین (دولت اسلامی) را نه تنها محدود به افتاء، اجرا و قضا در محدوده احکام اولیه و ثانویه ندانست بلکه گسترش این اختیارات به سر حد اختیار جعل و وضع احکام الزامی فقط در منطقه احکام غیر الزامی (منطقه الفراع) را نیز وافی به مقصود شارع مقدس نمی‌داند. وی به صراحت حتی برای احکام اولیه اسلامی در برابر اصل نظام اسلامی و اهداف آن مطلوبیت بالذات و منزلت مستقلی قائل نیست. در نتیجه اگر تحقق اهداف نظام اسلامی، مصلحت و حفظ اصل نظام اسلامی اقتضای جعل و وضع احکامی حتی برخلاف احکام اولیه اسلام را داشته باشد این احکام به صورت احکام حکومتی بر احکام اولیه ورود و حکومت خواهند داشت. زیرا امام بر آن بود که حفظ اصل نظام اسلامی اهم واجبات و احکام حکومتی مهمترین حکم اولیه اسلام است. هر چند ظاهراً این نظریه درگیر و دار مشکلات و گره‌گشایی‌های مدام وی در عرصه مدیریت نظام اسلامی به تدریج رخ می‌کرد تا این که در نامه تاریخی وی به رییس جمهور وقت (رهبر معظم کنونی انقلاب اسلامی) به صورت کامل و صریح بیان شد (موسوی خمینی، ۱۳۷۰: ۲۰، ۱۷۰).

این نظریه عمیق و تعیین‌کننده با فلسفه عمومی قانون - حفظ نظام زندگی اجتماعی در

معرکه تعارضات و تزاخمت افراد انسانی - سازگاری تمام دارد. براساس این نظریه، حفظ نظام زندگی اجتماعی اسلام که برای تحقق اهدافی معین سامان می‌یابد؛ در وضعیت‌های گوناگون اجتماعی و تاریخی با جعل، وضع و اجرای قانون از اختلال این نظام - و نه هر نظام دیگری- جلوگیری می‌کند. براساس این نظریه آنچه که اصالت دارد، حفظ این نظام زندگی است و قانون یعنی همه احکام اسلامی نیز فقط در همین جهت معنا می‌شود. بر همین اساس امام خمینی^ع در واپسین ایام حیات پر برکت خویش در خلال بیانیه بلند فکری و انقلابی (پیام به روحانیت) فقه (یعنی همان مجموعه احکام، قوانین و مقررات اسلامی) را فلسفه عملی حکومت معرفی کردند. پیداست که این اظهار نظر نیز در جهت همین اندیشه بنیادی است که اساساً حکومت اسلامی، مدام در جهت حفظ و تکامل نظام زندگی اجتماعی اسلام به جعل و وضع قوانین و مقررات مخصوص به خویش یعنی فقه می‌پردازد. البته این نظام و همه قوانینی که برای حفظ آن وضع می‌شود برای تحقق اهداف غایی نظام‌های اسلامی و سعادت فرد و جامعه است.

۴. ولایت در محدوده مصالح

از سویی تحقق مصلحت فرد و جامعه اسلامی، فلسفه و هدف جعل و وضع احکام، مقررات و قوانین اسلامی و نیز هدف، فلسفه و علت العمل شکل‌گیری دولت اسلامی است. از سوی دیگر اصل اولی این است که هیچ‌کس بر دیگری ولایت ندارد. بین این دو چگونه باید جمع کرد؟

احکام و قوانینی که برای رسیدن انسان‌ها به سعادتشان و براساس مصالح فرد و جامعه تشریح شده‌اند و باید پیاده شوند به دو دسته‌اند: برخی به وسیله فرد یا مردم و بدون نظارت، ارشاد یا دخالت و تصدی دولت تحقق می‌یابند. برخی دیگر چنین نیستند و متوقف بر نظارت، ارشاد یا دخالت دولت هستند. عقل به وضوح و قطعیت حکم می‌کند که دولت در دسته دوم از احکام و قوانین و امور مترتب بر آن ولایت دارد. زیرا اگر چنین ولایتی را برای دولت قایل نشویم آن قوانین و امور زمین‌مانده و در نتیجه انسان‌ها در جامعه اسلامی به سعادت موردنظر اسلام نمی‌رسند. بر این اساس قلمرو ولایت دولت (نظارت، ارشاد و دخالت دولت) در همه امور و در همه نظام‌ها و از جمله نظام اقتصادی

را این معیار تعیین می‌کند:

«هر امری که به مصلحت فرد یا جامعه باشد و تحقق آن بدون ولایت دولت به صورت نظارت یا ارشاد یا دخالت ممکن نباشد دولت اسلامی در آن امر ولایت دارد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۰).

به نظر می‌رسد ایده اساسی این پژوهش، با اندیشه امام خمینی علیه السلام سازگاری داشته باشد. وی می‌نویسد:

«کارهایی که از بازار نمی‌آید و معلوم است که نمی‌تواند بازار انجام بدهد آن کارها را دولت انجام بدهد، کارهایی که از بازار می‌آید جلوش را نگیرید، یعنی مشروع نیست، آزادی مردم نباید سلب بشود، دولت باید نظارت بکند ... خوب کشاورزی که دولت نمی‌تواند بکند، کشاورزی را دولت باید تأیید بکند تا کشاورزها، کشاورزی بکنند، تجارت هم همین‌طور است، صنعت هم همین‌طور، صنایعی که از شان نمی‌آید البته باید دولت بکند، کارهایی که مردم نمی‌توانند انجام بدهند دولت باید انجام بدهد، کارهایی که هم دولت می‌تواند انجام بدهد و هم مردم می‌توانند انجام بدهند مردم را آزاد بگذارید که آنها بکنند، خودتان هم بکنید، جلوی مردم را نگیرید فقط یک نظارتی بکنید که مبادا انحراف پیدا شود، مبادا یک کالایی بیآورند که مخالف با اسلام است. مخالف با صلاح جمهوری اسلامی است» (همان: ۱۹، ۳۶).

باز فرموده‌اند:

«مردم را در امور شرکت بدهید، در همه امور شرکت بدهید، مردم را در فرهنگ شرکت بدهید، مدرسی که مردم می‌خواهند درست کنند کارشکنی نکنید برایشان؛ البته نظارت لازم است، اما کارشکنی نکنید» (همان: ۲۰، ۵).

و باز فرموده‌اند:

«کشاندن امور به سوی مالکیت دولتی و کنارگذاشتن ملت، بیماری مهلکی است که باید از آن احتراز شود» (همان: ۱۹، ۱۰۸).

و فرموده‌اند:

«دنبال این نباشید که هی هر چیز را دولتی‌اش کنید، نه، دولتی در یک حدودی است، آن حدودی که معلوم است، قانون هم معین کرده اما مردم را شرکت بدهید، بازار را شرکت بدهید، در کارخانه‌ها خیلی نظارت بکنید، به این که هیچ اجحافی به کارگرا در آنجا نشود» (همان: ۱۹، ۲۳۹).

سرانجام در وصیت‌نامه سیاسی - الاهی خود فرمودند:

«وصیت من به مجلس و شورای نگهبان و دولت و رئیس جمهور و شورای قضائی آن است که ... به مالکیت و سرمایه‌های مشروع با حدود اسلامی احترام گذارید و به ملت اطمینان بدهید تا سرمایه‌ها و فعالیت‌های سازنده به کار افتند و دولت و کشور به خودکفائی ...» (همان: ۲۱، ۲۰۱).

۵. نقش دولت و مردم در تحقق مصالح جامعه

براساس آنچه گفته شد اصل بر آزادی فردی همراه با مسؤولیت آنها درباره مصالح خود و جامعه است. دولت نیز درباره مصالح افراد و نظام اسلامی مسؤول است. هم‌سویی مسؤولیت‌های مردم و دولت یکی از امتیازهای نظام اسلامی است. در نظام سرمایه‌داری مردم فقط به دنبال نفع شخصی هستند و هیچ مسؤولیتی را درباره هدف‌ها و آرمان‌های جامعه احساس نمی‌کنند. این در حالی است که دولت‌ها باید به فکر مصالح بلندمدت مردم باشند و در آن جهت برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری کنند. تناقض بین اهداف مردم و اهداف دولت باعث می‌شود که دولت از پشتیبانی مردم برخوردار نباشد بلکه در بسیاری موارد که سیاست‌های آن با منافع گروه یا گروه‌هایی در تضاد قرار می‌گیرد با مقاومت آن‌ها روبه‌رو شود. این تناقض از جهت نظری در نظام اسلامی نیست. اگر انسان‌ها بر اساس آموزه‌های اسلامی تربیت شوند و دولت نیز اسلامی باشد هر دو با مسؤولیت مشترک و نقش‌های مکمل در جهت تحقق مصالح فرد و جامعه می‌کوشند و از یکدیگر پشتیبانی می‌کنند. مسؤولیت‌ها مشترک بوده و نقش‌ها مکمل است. بدین ترتیب که دولت مسؤول هدایت، کنترل و نظارت بر حرکت است و مردم وظیفه اطاعت، مشارکت، نقد و اصلاح حرکت را بر دوش می‌کشند. از این‌رو، حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام، در زمان فرمانروایی‌اش به مردم چنین فرمود:

«ای مردم، مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی است. حقی که شما بر گردن من دارید، اندرز دادن و نیک‌خواهی شما است و غنایم را به تمامی، میان شما تقسیم کردن و تعلیم‌دادن شما است تا جاهل نمانید و تأدیب شماست تا بیاموزید. حقی که من بر گردن شما دارم، باید که در بیعت وفادار باشید و در رویاروی و پشت سر نیک‌خواه من باشید و چون فرا می‌خوانمتان به من پاسخ دهید و چون فرمان می‌دهم فرمان برید» (نهج البلاغه: خ ۳۴).

در این خطبه، حضرت مردم را به وفاداری و نیک‌خواهی و فرمان‌برداری فرا می‌خواند و در خطبه دیگر، آن‌ها را به گفتن حق و رایزنی به عدل با خود تشویق می‌کند (همان: خ ۲۰۶).

۶. وظیفه‌های دولت اسلامی (تحلیل عقلی براساس مصلحت)

پیش از این مصلحت جامعه را تعریف و ارتباط آن را با اهداف نظام بیان کردیم. نتیجه این شد که نظام اقتصادی اسلام سه نوع هدف دارد:

۱. هدف عالی یا غایی: زمینه‌های لازم اقتصادی برای تحقق رفاه عمومی به مفهوم پیشین؛

۲. اهداف میانی: عدالت اقتصادی، امنیت اقتصادی، بارور ساختن استعدادهای طبیعت برای تأمین نیازها و رفاه بشر؛

۳. اهداف عملیاتی.

در عرصه نظام اقتصادی تحقق اهداف عملیاتی متناسب با اهداف میانی و غایی این نظام و نیز هر آنچه که مقدمه لازم برای تحقق آنهاست مصلحت است و باید تحقق یابد. براساس اصول پیش گفته درباره نقش مردم و دولت، هر مقدار از این اهداف که به وسیله خود مردم قابل تحقق است باید به مردم واگذار شود و هر مقدار از آنها که تحققشان از عهده بخش خصوصی و بازار بدون نظارت یا ارشاد (سیاست‌گذاری) یا دخالت (تصدی) دولت ممکن نیست وظیفه دولت است که در جهت تحقق آنها اقدامات لازم را انجام دهد. از جهت منطقی برای تحقق اهداف باید اقدام‌های ذیل انجام شود و چون انجام این امور به وسیله افراد امکان ندارد بنابراین از وظیفه‌های دولت شمرده می‌شود. بر این اساس وظیفه‌های دولت اسلامی عبارتند از:

۶/۱. ارائه طرح عملی نظام اقتصادی اسلام

دولت باید با توجه به آموزه‌ها و احکام جهانشمول و ثابت اسلام و با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان، طرح عملی نظام اقتصادی اسلام را ارائه کند. این آموزه‌ها و احکام باید از راه ادارات، سازمان‌ها و تشکیلاتی مناسب تحقق یابد. از این‌رو، لازم است که با استفاده از کارشناسان، نهادها و مؤسسه‌های لازم تعریف شود و سازمان و تشکیلاتی مناسب پدید آید که نظام اقتصادی اسلام را به بهترین وجه تحقق بخشد.

۶/۲. وضع قوانین و آیین‌نامه‌های اجرایی

چنان‌که گذشت، شریعت اسلام دستورها و قوانینی کامل و فراگیر دارد که به ملاک مصلحت فرد و جامعه و برای سعادت همه انسان‌ها وضع شده است و می‌توان از درون

آن‌ها الگوهای رفتاری و نظام‌های اسلامی را استخراج کرد. البته با این حال، تحقق آن قوانین، به قوانین فرعی و آیین‌نامه‌های اجرایی دیگری نیازمند است. باید قوانین و آیین‌نامه‌ها، با توجه به موقعیت جامعه وضع شود؛ به‌طور مثال؛ اسلام در حوزه اقتصاد جهت تجهیز و تخصیص منابع پولی، نظام مشارکت را در قالب حقوق مربوط به عقود مشارکتی (مضاربه، مساقات، مزارعه، شرکت، جعاله و صلح) ارائه کرده است. تطبیق این قوانین با توجه به شرایط زمان و مکان و تدوین قانون بانکداری اسلامی و تهیه آیین‌نامه‌های اجرایی آن، از وظیفه‌های دولت است.

۶/۳. سیاست‌گذاری

سیاست‌گذاری به معنای تعیین اهداف عملیاتی در هر دوره و تعیین اولویت‌ها است؛ برای نمونه هدف نهایی نظام‌های اسلامی اعتلای معنوی انسان‌هاست. دولت باید اهداف میانی (امنیت اقتصادی، عدالت اقتصادی و بارور ساختن استعدادهاى طبیعت) را با توجه به تأثیری که در تحقق هدف غایی دارند، اولویت‌بندی کند و جهت تحقق آن اولویت‌ها، اهداف عملیاتی متناسب برگزیند؛ به‌طور مثال؛ نرخ تورم و نرخ بیکاری، حجم پول و اعتبار، نرخ رشد تولیدهای کشاورزی، صنعتی و نرخ رشد صادرات و واردات را تعیین و جهت رسیدن به نرخ‌های مطلوب سیاست‌گذاری کند.

۶/۴. برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی در حوزه اقتصاد، تدوین برنامه‌های هدایت فعالیت‌های اقتصادی به سوی طرح عملی نظام اقتصادی و اولویت‌ها و اهداف عملیاتی برگزیده شده است. چنان‌که خواهیم گفت، در اسلام نظام بازار، به‌صورت یک اصل، پذیرفته شده است؛ اما بی‌تردید برای دستیابی به اهداف اسلام، نظام بازار کافی نیست. ممکن است در شرایط ویژه، بدون دخالت دولت و با حاکمیت نظام بازار، رشد اقتصادی حاصل شود؛ اما امنیت و عدالت اقتصادی با همه ابعاد آن بدون برنامه‌ریزی و هدایت دولت قابل دستیابی نیست (رنانی، ۱۳۷۶: ۱۲۳ و ۱۲۵)

۶/۵. اجرای قوانین و سیاست‌ها و برنامه‌ها

دولت اسلامی موظف است در جهت اجرای قوانین و سیاست‌ها و برنامه‌های مصوب

اقدام کند. این اقدام‌ها ممکن است نظارتی یا ارشادی یا از نوع تصدی باشد.

۶/۶. نظارت بر حسن اجرا و مجازات متخلفان

یکی از وظیفه‌های دولت، نظارت بر حسن اجرای قوانین و مجازات متخلفین است. بی‌تردید هر چه درجه ایمان مردم به اسلام و قوانین نجات‌بخش آن و همچنین اعتماد مردم به دولت، در جایگاه مجری دستورات اسلام، بیش‌تر باشد، وظیفه نظارتی دولت و درگیری آن با متخلفان کاهش می‌یابد و در نتیجه نهادهای نظارتی و قضایی و جزایی کوچک‌تر و کاراتر می‌گردند. از این‌رو، برنامه‌ریزی در جهت رشد ایمان و اعتقاد مردم به دین مبین اسلام و افزایش اعتماد آن‌ها به دولت، هم یک هدف مستقل و مهم فرهنگی است و هم از آن جهت که ضامن اجرای درونی شمرده می‌شود، جهت تحقق قوانین اسلام و برنامه‌های دولت، هدفی ابزاری شمرده می‌شود.

۶/۷. تصدی

تصدی به مفهوم آن است که دولت مانند دیگر افراد و بنگاه‌های اقتصادی به امر سرمایه‌گذاری و تولید، صادرات و واردات کالا و خدمات بپردازد. دولت اسلامی باید در موارد ذیل فعالیت‌های اقتصادی را به عهده گیرد:

۱. فعالیت‌های بدون سود و در عین حال لازم برای جامعه؛ مانند ساختن مدرسه، بیمارستان و پارک‌های تفریحی و ورزشگاه برای طبقه‌های کم درآمد جامعه. در این‌گونه فعالیت‌ها دولت باید در مرتبه اول با تکیه بر انگیزه ایثار و انفاق در جامعه آن فعالیت را بر عهده مردم گذاشته و خود نظارت و حمایت کند. اما اگر انگیزه ایثار در جامعه کافی نبود باید خود تصدی آن را به عهده بگیرد و به صورت مکمل مردم عمل کند.

۲. تولید کالاهای عمومی خالص و واسطه‌یی؛ کالای عمومی خالص به کالایی گفته می‌شود که یکی از دو خصوصیت تفکیک‌ناپذیری و غیرقابل رقابت بودن را داراست؛ مانند خدمات دفاعی و دادگستری، گسترش رادیو و تلویزیون و احداث سیل‌بند (پسورمقیم، ۱۳۷۵: ۴۴ و ۴۸).

کالای عمومی واسطه‌ای به آن دسته از عامل‌های تولید اطلاق می‌شود که هم زمان مورد استفاده مشترک واحدهای تولیدی قرار می‌گیرد. نتیجه‌های اکتشافات جدید، اطلاعات

عمومی، گزارش‌های هواشناسی و برنامه کارآموزی نیروی انسانی در شمار کالاهای عمومی واسطه‌یی جای دارند (همان).

در این گونه موارد نیز دولت باید ابتدا از انگیزه‌های خیرخواهانه مردم استفاده کرده و با تشویق و حمایت و مدیریت صحیح مردم را در این امور مشارکت دهد. در صورتی که مردم به هر علت برای مشارکت در این فعالیت‌ها آماده نبودند، خود تصدی کند.

۳. فعالیت‌هایی که نیازمند سرمایه اولیه بزرگی است که تأمین آن از توان بخش خصوصی خارج است. به‌طور مثال؛ می‌توان به تأسیس راه آهن، ایجاد شبکه آب و برق و تلفن و کارخانه‌های بزرگ صنعتی مانند هواپیماسازی و کشتی‌سازی اشاره کرد. دولت در این گونه فعالیت‌ها نیز باید در صورت امکان با صدور مجوز تأسیس شرکت‌های سهامی بزرگ و تجمع سرمایه‌های مردم در تحقق این فعالیت‌ها بکوشد و خود بر این امور نظارت کند. در صورتی که بخش خصوصی به هر علت برای این فعالیت آماده نبود، نوبت به تصدی دولت می‌رسد.

۴. در مواردی که اقدام بخش خصوصی مخالف مصالح مسلمانان باشد. ممکن است تولید برخی از کالاها به وسیله بخش خصوصی با مصالح مسلمانان سازگار نباشد؛ به‌طور مثال؛ ممکن است تولید سلاح‌های جنگی به وسیله بخش خصوصی امنیت جامعه را به خطر اندازد یا تولید کالاهایی که سود کلان دارد با عدالت اقتصادی سازگار نباشد. افزون بر این، هرگاه دولت تشخیص دهد جهت تحقق توسعه اقتصادی باید برخی صنایع را خود پدید آورد، لازم است در مسیر پدید آوردن آن گام بردارد؛ مانند صنعت پتروشیمی، نفت و فولادسازی.

در برخی موارد، ممکن است فعالیت یک مؤسسه تولیدی اثرهای منفی خارجی داشته و برای جامعه زیانبار باشد؛ به‌طور مثال باعث آلودگی محیط زیست یا استفاده بی‌رویه از منابع طبیعی شود. در این گونه موارد، چنان‌که دولت نتواند با وضع مقررات یا گرفتن مالیات از این اثر جلوگیری یا آن را جبران کند، ناگزیر خود باید تصدی آن را به عهده گیرد و اثرهای منفی را به کم‌ترین حد ممکن رساند یا برای جبران آن برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کند (همان: ۲۹ و ۵۰).

همه موردهای یادشده، نتیجه منطقی این اصل است که دولت در نظام اسلامی، پاسدار مصالح فرد و جامعه است. تولید کالاهای ضرور جامعه - که بخش خصوصی به هر علت

از تولید آن خودداری می‌کند - در همه مکتب‌های اقتصادی به عهده دولت گذاشته شده است با گرچه ممکن است در تعیین مصداق‌های این‌گونه کالاها یا روش تولید آن‌ها به وسیله دولت اختلاف‌هایی وجود داشته باشد. حتی آدام اسمیت و فریدمن نیز تهیه آن‌دسته از کالاهای مورد نیاز همگان را که مبادله‌ی ارادی قادر به فراهم کردن آن‌ها نیست، از وظیفه‌های اساسی دولت می‌دانند. این ملاک سه مورد نخست و نیز کالاهایی را که اثرهای خارجی منفی دارند، شامل می‌شود. افزون بر این، فریدمن نگهداری از افراد غیرمسئول مانند کودکان و بیماران روانی را نیز از وظیفه‌های دولت شمرده است (فریدمن، ۱۳۷۷: ۲۳۶ و ۲۳۸).

معیار چهارم، یعنی مخالف مصالح جامعه بودن تصدی بخش خصوصی، نیز از پشتوانه عقلی مستحکم برخوردار است و همه مکاتب کم و بیش آن را پذیرفته‌اند. البته در تفسیر مصالح جامعه میان مکاتب اختلاف‌هایی وجود دارد؛ اما لزوم پاسداری دولت از مصالح جامعه گریزناپذیر است.

۷. اندازه دولت اسلامی

اندازه دولت اسلامی را حجم وظیفه‌ها و مسؤولیت‌های دولت تعیین می‌کند. حجم وظیفه‌ها و مسؤولیت‌های دولت به دو عامل مهم بستگی دارد:

۱. میزان پابندی مردم به مسؤولیت‌های خود: وقتی «آزادی همراه با مسئولیت مردم» را در کنار وظیفه‌ها و مسؤولیت‌های دولت اسلامی می‌گذاریم ملاحظه می‌کنیم یک صورت تعامل بین این دو وجود دارد. هر چه مردم به مسؤولیت‌های خود بیشتر عمل کنند، وظیفه‌ها و مسؤولیت‌های دولت کمتر می‌شود و هر چه کمتر عمل کنند وظیفه‌ها و مسؤولیت‌های دولت بیشتر می‌شود.

۲. وضعیت داخلی و خارجی کشور: وضعیت در هر زمان، در حجم مسؤولیت‌ها و وظیفه‌های دولت مؤثر است. به‌طور مثال، اگر کشور از نظر اقتصادی در رکود باشد، یا با محاصره اقتصادی روبه‌رو شود یا درگیر جنگ داخلی یا خارجی باشد وظیفه‌ها و مسؤولیت‌های دولت بیشتر می‌شود.

بر این اساس می‌توان درباره اندازه دولت چنین گفت:

«وقتی نظام‌های اسلامی از جمله نظام اقتصادی اسلام با همه اجزا و مبانی‌اش تحقق یابد، و مردم سطح بالایی از ایمان به عقاید و ارزش‌های اسلامی داشته باشند و دستورها و قوانین شریعت را به خودی خود رعایت کنند، روحیه مشارکت و تعاون و ایثار در مردم در اوج آن باشد، کشور اسلامی از ناحیه دشمنان و رقیبان تهدید نشود، جنگ یا محاصره اقتصادی وجود نداشته باشد و حوادث غیرمترقبه چون سیل و زلزله رخ ندهد، نقش نظارتی دولت به حداقل می‌رسد. در این موقعیت، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی آسان‌تر انجام می‌پذیرد، سهم عمده‌ایی از بار امنیت اقتصادی، عدالت و توسعه اقتصادی را مردم به دوش می‌کشند، تصدیات دولت به اموری که مردم نمی‌توانند انجام دهند منحصر می‌شود و مصالح عمومی همراه و سازگار با مصالح افراد حاصل می‌شود. از این‌رو، در این موقعیت، دولت از حداقل اندازه خود برخوردار است.»

بر عکس وقتی وضعیت موجود اقتصاد از شکل مطلوب نظام اقتصادی اسلام بسیار فاصله دارد، ایمان و اعتقادات مردم ضعیف می‌نماید، تخلف‌های بسیار است، روحیه خودخواهی و نفع‌پرستی بر مردم حاکم است، کشور اسلامی از سوی رقیبان تهدید می‌شود و حوادث طبیعی غیرمترقبه رخ می‌دهد، دولت در حداکثر اندازه خود قرار دارد. هر چه وضعیت مطلوب‌تر شود، وظایف دولت کمتر و اندازه آن کوچک‌تر می‌شود؛ و هر چه وضعیت وخیم‌تر شود، وظیفه‌های دولت فزون‌تر و اندازه آن بزرگ‌تر خواهد شد.

نتیجه‌گیری

مقاله براساس مبانی فقه شیعی و نیز نظریه‌های اقتصادی نشان داد که در نظام اقتصادی اسلامی اصل اولی عدم دخالت دولت در اقتصاد است. اما این اصل نخستین به علل گوناگون فقهی و اقتصادی با دخالت دولت از یک سطح حداقل تا به سطح‌های بالاتر شکسته خواهد شد.

اصل عدم ولایت یک اصل بنیادی فقهی برای آزادی اقتصادی است، اما ضرورت تحقق مصلحت مردم و نظام به‌صورت فلسفه مقررات اسلامی و نیز هدف از تاسیس دولت اسلامی حداقل انجام امور حسبه و تولید کالای عمومی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. این مبنا با توجه به وضعیت گوناگون تاریخی و اجتماعی از سیاست‌گذاری تا تصدی‌گری اقتصادی را نیز برای دولت اسلامی مجاز می‌شمارد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. آملی، محمدتقی، ۱۴۱۳ق، *المکاسب و البیع (تقریرات درس آیت الله نائینی علیّه السلام)*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۳۶۸ش، *المکاسب*، قم: مطبوعات دینی.
۳. بحر العلوم، سید محمد، ۱۳۶۴ش، *بلغه الفقیه*، ۳، قم: مکتبه الصادق.
۴. پورمقیم، سید جواد، ۱۳۷۵ش، *اقتصاد بخش عمومی*، تهران: نشر نی.
۵. تبریزی، شیخ جواد، ۱۳۶۹ش، *ارشاد الطالب فی شرح المکاسب*، ۳، قم: چاپ مهر قم.
۶. حسینی بهشتی، سید محمد، بی تا، *مجموعه مقالات*، قم: جهان آرا.
۷. خویی، سید ابوالقاسم، بی تا، *التنقیح فی شرح العروة الوثقی*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، دوم.
۸. باتلر، ریمون، ۱۳۷۷ش، *اندیشه های اقتصادی میلتون فریدمن*، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: نشر نی.
۹. رنانی، محسن، ۱۳۷۶ش، *بازار یا نابازار*، تهران: سازمان برنامه و بودجه، مرکز مدارک اقتصادی - اجتماعی و انتشارات.
۱۰. سبحانی، جعفر، ۱۴۰۱ق، *معالم الحكومة الاسلامیه*، قم: مکتبه الامام امیرالمومنین علیّه السلام.
۱۱. صدر، سید محمدباقر، ۱۴۲۶ش، *الاسلام یقود الحیات*، قم: دارالکتاب اسلامی.
۱۲. _____، ۱۳۶۴ش، *اقتصاد ما*، ۲، ترجمه اسپهبدی، تهران: انتشارات اسلامی.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۵۴ش، *معنویت تشیع (مقاله ولایت و رهبری)*، بی جا: تشیع.
۱۴. _____، ۱۳۳۸ش، *نشریه سالانه مکتب تشیع*، ش ۲.

۱۵. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰ش، نظریه حقوق اسلام، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، اول.
۱۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۸ش، ختم نبوت، تهران: انتشارات صدرا.
۱۷. _____، ۱۳۸۶ش، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا.
۱۸. منتظری، حسین‌علی، ۱۳۶۷ش، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، قم: مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
۱۹. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۶۹ش، الرسائل، ۲، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۰. _____، ۱۳۶۵ش، شئون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع)، تهران: مترجم و ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول.
۲۱. _____، ۱۳۷۰ش، صحیفه نور، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۲. نراقی، احمد، بی تا، عوائدالایام، قم: مرکز تحقیقات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

